

# آیین آینه، خود را ندیدن است

بررسی و تحلیل مجموعه اشعار قیصر امین پور با رویکرد معرفت شناختی

دکتر مصطفی گرجی \*

افسانه میری \*\*

اشاره

اگر بخواهیم یکی از شاعران برجسته ادبیات معاصر ایران را که از یک سو جامع خلاقیت و پژوهش باشد و از سوی دیگر، هم محافل ادبی و هم جامعه دانشگاهی او را جدی گرفته، یاد کنیم؛ بدون تردید یکی از آنها قیصر امین پور است. او شاعری است که به دلیل تلاش فراوان در مقام تقریر حقیقت و تقلیل مرارت انسان‌ها و در عین حال حفظ ارزش سخن؛ شایسته این توجه و جدی گرفته شدن است. آثاری چون گلها همه آفتابگردانند، آینه‌های ناگهان و... گواهی بر ارزش آثار اوست که درباره اهمیت این آثار از زوایای مختلف می‌توان سخن گفت. او یکی از بزرگ‌ترین شاعران دو سه دهه اخیر است که به مقوله‌های شناخت در حوزه‌های معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و اخلاق توجه فراوانی کرده که نشان از ژرفایی نگاه شاعر به خود و جهان پیرامون خود است. ثمره این نوع نگاه شاعر به مجموعه جهان درون و برون، بازشناسی و کشف معنای حیات و حقیقت زندگی در سه بستر هدف زندگی، ارزش زندگی و نتیجه زندگی است که به نظر نگارندگان این جستار، قیصر در این زمینه با زاویه دید خاص و عینک منحصر به خویش به معنای هستی نگریسته است که در این مقاله سعی می‌شود در حد توان به این مسأله پرداخته شود.

## مقدمه

«قیصر امین‌پور» یکی از شاعران برجسته پس از انقلاب اسلامی است که توانسته سبک و سیاق تازه‌ای در شعر بیافریند که هم ساختار کلی کلام خود را اندام‌وار و منسجم بسازد و هم در ساختار این کلمات و الگوهای ادبی، الگوی جهان‌نگری خود را در حوزه‌های مختلف شناخت، در قالب شاعرانه‌ترین مباحث در لایه‌های زیرین کلمات بگنجانند و رندانه آنها را با کلمات و جملات منحصر به فرد بر اساس تجربیات شخصی، به مخاطبانی که کلیت اشعار او را دریافته و به کشف این رابطه در کلیت تجربه عینی و ذهنی توجه کرده‌اند، انتقال دهد. امین‌پور با ترکیب هندسی و قاعده‌مند کلمات و همین‌طور ارتباط آنها در یک ساختار درهم تنیده، توانسته درک انتزاعی خویش را از انسان و گستره‌های پیرامون او چون جهان، خدا، زندگی پس از مرگ، درد و رنج و .... در پرتو سادگی زبان و کلمات، برای مخاطب امروزی خویش عینی و قابل فهم سازد. در این مقاله در پی بررسی و اثبات هماهنگی و هم‌نوایی لایه‌های کلامی و معنایی اشعار او با یکدیگریم. به عبارت دیگر، نحوه بیان جهان‌نگری شاعر، به‌وسیله الگوهای ادبی و ساختاری منسجم در طول تمام اشعار و آثارش همراه با کلمات جدید و نوساخته مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

## بود و نمود شعری

در یک نگاه فراگیر به مجموعه اشعار شاعران متعهد معاصر می‌توان گفت بسیاری از این شاعران، شعر را نه فقط برای به تعجب واداشتن خواننده با جولان‌های ادبی و هنرنمایی در عرصه کلمات که به دلیل دغدغه انتقال مفاهیم و مضامین معرفتی، دینی، اجتماعی، ارزشی و فرهنگی می‌خواسته‌اند که البته با لحن و شیوه‌ای جذاب به مخاطب منتقل شود. در این میان آثار برخی از شاعران را می‌توان با جدیت بیشتری خواند و اشعار آنها را برای انسان معاصر بازخوانی کرد که در این بین قیصر امین‌پور جایگاه خاصی دارد که این مقاله درصدد طرح این مسأله و اثبات دلایل و قراین اهمیت او و لزوم این جدی گرفته شدن است. البته تفاوت امین‌پور و دیگر شعرای هم‌تراز او در این است که توانسته است به وسیله استفاده بجا و درست کلمات و چینش صحیح این کلمات در کنار هم، به حسی کردن و زود باور کردن مضامین و تفهیم شاعرانه آن کمک بیشتری کند. هدف از جهان‌نگری شاعر، تنها باز کردن عقاید و نظریات او در زمینه‌های باورهای اعتقادی او نیست، بلکه سعی شده؛ سبک هنری شاعر، در به کارگیری روش و ساختار منسجم برای انتقال پیام او

نشان داده شود. با این توجه نگارنده سعی کرده است با توجه به مجموعه اشعار قیصر در ادوار زمانی مختلف؛ عمق، کمیت و کیفیت نگاه او به هستی، جهان، خدا و خود را با توجه به احوالات روحی او بررسی و تحلیل کند که البته نقد آن گستره‌ها، خود نیازمند مجال دیگری است.

## ۱) هستی‌شناسی

در این بخش از بحث، به دیدگاه قیصر در مورد هستی و ماهیت آن و همچنین درباره تقسیم‌بندی هستی به جهان مادی و غیرمادی و رابطه آنها با هم می‌پردازیم.

### ۱-۱. حقیقت هستی

هستی‌شناسی در اشعار قیصر امین‌پور، رنگ و بوی خاصی دارد. او در درجه اول وجود خدا، عشق و نیاز به او را سرآغاز تمام بودها می‌داند و عقیده دارد هرچه هست از اوست، به خاطر اوست و هستی در کنار او معنی می‌گیرد. هرچند شاعر مانند هر انسان مادی، به کنه حقیقت هستی پی نمی‌برد، ولی این علامت سؤال بزرگ را در برابر آن معشوق ناشناخته، مشکلی کوچک می‌پندارد؛ زیرا که سرلوحه هستی، آن معشوق پشت پرده‌ای است که هر چه ناشناخته‌تر باشد، خواستنی‌تر است:

«بایسته‌ای چنان که تپیدن برای دل  
یا آنچنان که بال پریدن عقاب را  
حتی اگر نباشی می‌آفرینم—  
چونان که التهاب بیابان، سراب را  
ای خواهشی که خواستنی‌تر ز پرسشی  
با چون تو پرسشی چه نیازی جواب را»  
(امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۲۵)

### ۱-۲. هستی و جهان مادی

انسان بی‌خدا، بی‌هدف است و انسان بی‌هدف، انسانی است که جهان را بی‌فرجام می‌نگارد. به عقیده شاعر، جهان باوری، باز خورد و نتیجه‌ای از اعمال هر انسان در مواجهه با زندگی و مرگ است:

«هیچ اگر گفتم جوابم هیچ بود  
ناله‌ای در کوهسارم، هیچ هیچ»  
(امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

شاعر، تمام هستی را فانی می‌داند و تنها بقا برای او در تکامل روح و به معشوق ازلی و ابدی رسیدن است:

«خط می‌خورد در دفتر ایام نامم  
فرقی ندارد بی‌تو غیبت یا حضورم  
در حسرت پرواز با مرغابیانم



تو نقطهٔ پایان / بر این هزار خط ناتمام بگذاری! / مگر تو ای دم آخر  
/ در این میانه تو / سنگ تمام بگذاری! « (امین پور، ۱۳۸۵: ۴۳)

#### ۴-۱. رابطه دنیا و آخرت

شاعر، باور جاودانگی اش را بعد از مرگ در همه جای کتابش به زبان‌های گوناگون بیان کرده است. او جهانی را برتر از این جهان فانی باور دارد که دوباره در آن تکرار می‌شود؛ تکرار آن «تویی» که برای رسیدن به آن، تمام عمر از «من» هایش گذشته است. امین پور، زندگی آن دنیایی را ادامه و نتیجه طبیعی زندگی این دنیا می‌داند. زندگی که تکامل این زندگی مادی است و روشن تر و شفاف تر از آنکه بتوان اکنون تصور کرد:

«انگار این سال‌ها که می‌گذرد/ چندان که لازم است/ دیوانه نیستم/ احساس می‌کنم که پس از مرگ/ عاقبت/ یک روز/ دیوانه می‌شوم!» (همان: ۳۰)

شاعر، توقع به بار نشستن اعمال و آرزوهایش را در جهان مادی ندارد و نمود نیک کردن‌ها و نیک خواستن‌هایش را در جهانی دیگر می‌طلبد: «ای کال دور از دسترس، ای شعر تازه می‌چینمت؛ اما به هنگام رسیدن.» (امین پور، ۱۳۸۶: ۷۴)

#### ۲) خدا شناسی

در این قسمت در بحث خداشناسی به سه مقوله مهم از نظر امین پور یعنی اوصاف خدا، رابطه خدا با عاشقان، رابطه زشتی‌ها و زیبایی‌های هستی با آفریننده می‌پردازیم:

#### ۱-۲. اوصاف خدا

خدای قیصر حاکمی مقتدر و فرماندهی پر طمطراق و دور از

چون سنگ پشتی پیر در لاکم، صبورم  
آخر دلم با سربلندی می‌گذارد  
سنگ تمام عشق را بر خاک گورم»  
(امین پور، ۱۳۸۶: ۶۲)

تکاپوی هر انسانی در این جهان مادی، تجربه زندگی با معشوقی است نادیدنی، در دیدن اثرات وجودی او که همان محبت ازلی در جان بشری است. «کشش او و کوشش ما» در رسیدن به او با طناب نور (عشق) اوست که ما را در این چاه مخوف (دنیا) بی‌تاب کرده است و این منشأ تمام شادی‌ها و غم‌های مادی و معنوی ماست:

«هر قصر بی‌شیرین، چون بی‌ستون ویران  
هر کوه بی‌فریاد، گاهی است دست باد  
هفتاد پشت ما از نسل غم بودند  
ارث پدر ما را، اندوه مادر زاد  
از خاک ما در باد، بوی تو می‌آید  
تنها تو می‌مانی، ما می‌رویم از یاد»  
(امین پور، ۱۳۸۵: ۱۲۰)

#### ۳-۱. هستی و جهان پس از مرگ

امین پور، مرگ را اوج زندگی می‌داند به شرط اینکه در طول زندگی، مردار نباشد. «مرگ» و «چگونه مردن» پاسخ تمام سوالاتی است که یک انسان هدفمند در طول زندگی با هزاران پرسشگری و جستجو، به دنبال دست‌یابی به آن تلاش می‌کند:

«هزارخواهش و آیا/ هزار پرسش و اما / هزار چون و هزاران  
چرای بی‌زیرا / ... هزار حرف نگفته / هزار راه نرفته / هزار بار  
همیشه ... / مگر تو ای همه هرگز! / مگر تو ای همه هیچ! / مگر

دسترس نیست. خدای او معشوقی نزدیکتر از خودش به او است. معشوقی که تحمل عشقش برای او خوشایند است:

«دوست‌ترت دارم از هر چه دوست  
ای تو به من از خود من خویشت  
دوست تر از آنکه بگویم چقدر  
بیشتر از بیشتر از بیشتر  
داغ تو را از همه دارا تـمـرم  
درد تو را از همه درویش تر  
هیچ نریزد به جز از نام تو  
بر رگ من گر بزنی بیشتر»  
(امین پور، ۱۳۸۶: ۴۳)

## ۲-۲. رابطه خدا و انسان

خدای شاعر، معشوقی است که در عین عاشقی و شیفتگی به او، هر از گاهی هم از او گله می‌کند. هر چند، اگر او گاهی بر حسب طبیعت انسانی از این بی‌وفایی معشوق گله‌ای هم می‌کند، زود پشیمان شده، درد عشق معشوق را بر درمان بدون معشوق، ترجیح می‌دهد:

«لیلایی تو را همه مجنون دشت و کوه  
باد وزندگی و غزال رمندگی  
در بند خویش بودن معنای عشق نیست  
چونانکه زنده بودن، معنای زندگی  
غرق عرق ز دست دل سرکش خودم  
شرمندگی است پیش تو اظهار بندگی» (همان: ۴۷)

## ۱-۲-۲. چگونگی گله مندی عاشق رند

شاعر، در شعر «به که باید گفت» به صورت آشکارا و مستقیم از خدا و سرنوشتی که برایش رقم زده، گله می‌کند. او سراسر عمر خود از قضا و قدری رنج برده است که نمی‌تواند آن را تغییر دهد. دل شاعر پر از چون و چراهایی است که نه می‌تواند بگوید و نه جوابش را می‌یابد. او که عمری هر گله و شکایتی را در دل نهفته است و فقط به پیشگاه این معشوق جاودان برده است، حالا گله از دست او را به کجا ببرد؟ جواب تمام این دل‌تنگی‌ها و شک و دودلی‌ها را شاعر، ماهرانه در مصرع آخر می‌یابد. جوابی که گویی معشوق ازلی و ابدی بر دل و زبان هر عاشق مشتاقش به صورت غیر ارادی و ناخودآگاه می‌نهد:

«زدل بر لبم تا دعایی برآید

اجابت ز هر یا ربم می‌تراود» (امین پور، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

شاعر در مصرع اول این بیت ملتزمانه می‌پرسد: «ز که یاری،

ز که یاری، ز که باید خواست؟» و در مصرع دوم جواب را این گونه باز می‌یابد: به که یارا، به که یارا، به که یارا...؛ جوابی که اگر چه از زبان عاشق است، ولی جز سخن معشوق چیزی دیگر نمی‌تواند باشد. «به که یارا» هنگام تکرار بی‌وقفه، تداعی‌کننده دعای «بک یارب» می‌باشد و این خود پاسخ بی‌وقفه‌ای است که در ذهن و زبان هر عاشق شیفته‌ای می‌نشیند که:

«خواستم از تو به غیر تو نخواهم اما

خواستن‌ها همه موقوف توانستن بود» (همان: ۱۳۷)

«کشت تقدیر تو ما را به که باید گفت؟

مردم از درد خدا را به که باید گفت؟

... شکوه از هر چه و هر کس به خدا کردم

گله از کار خدا را به که باید گفت؟

ز که یاری، ز که یاری، ز که باید خواست؟

به که یارا، به که یارا، به که باید گفت؟ (امین پور، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

## ۲-۲-۲. پاسخ‌گویی معشوق پنهانی

همان‌گونه که عاشق رندانه خدا را صدا می‌کند، خدای این عاشق رند و فرزانه، خدایی است عاشق شناس. با او در سطح درک بالایش رابطه برقرار می‌کند و با ایهام و کنایه با او سخن می‌گوید. این معشوق در پرده فقط برای کسی کشف می‌شود که از سطح درکی که مطلوب معشوق است برخوردار باشد. خدای شاعر در پاسخ او جز سکوت، جوابی ندارد و این عاشق آگاه است که در این سکوت پاسخی را می‌یابد که او را به سمت و سویی هدایت می‌کند که سرلوحه رفتار او در برخورد با جهان و اطرافیانش باشد. شاعری که با صبر می‌بیند؛ می‌شنود؛ سکوت کرده، صبر پیشه می‌نماید؛ آینه تمام‌نمای معشوق آن سوی پرده است:

«گفتی مرا بخوان، خواندیم و خامشی

پاسخ همین تو را، تنها شنیدن است

بی‌درد و بی‌غم است، چیدن رسیده را

خامیم و درد ما، از کال چیدن است.» (همان: ۱۵۲)

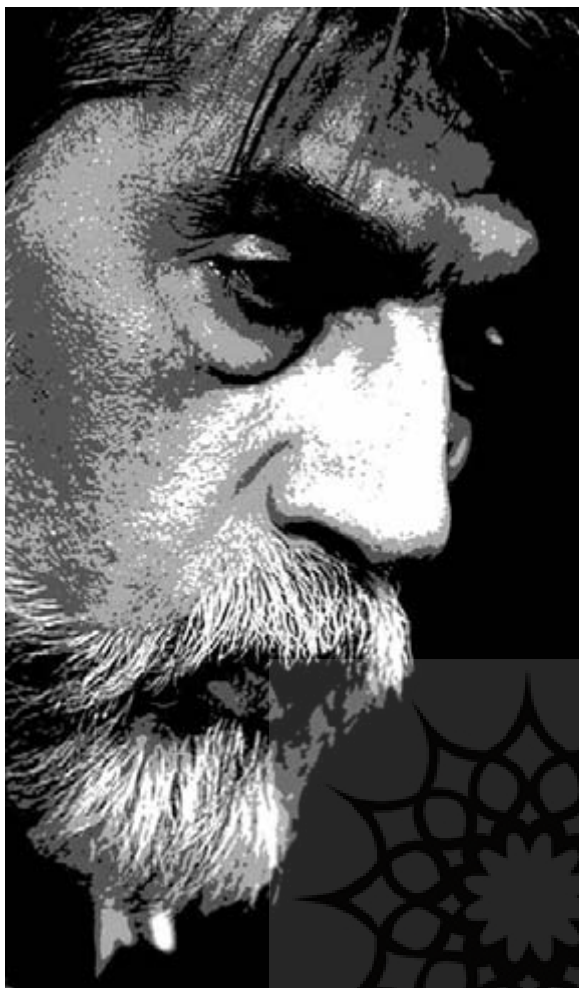
## ۳-۲. رابطه زشتی و زیبایی هستی

امین پور، هیچ زشتی و کمبودی را در جهان ایده‌آل خود نمی‌بیند. جهان با وجود معشوق کامل و کمال‌خواه، جهانی مملو از زیبایی‌هاست. حتی آن درد و رنجی که دیگران را به مشقت و سختی می‌افکند، او را به وجد می‌آورد:

«از غم خبری نبود اگر عشق نبود

دل بود ولی چه سود اگر عشق نبود...

... در سینه هر سنگ، دلی در تپش است



از این همه دل چه سود اگر عشق نبود  
بی عشق دلم جز گره کور نـمـو  
دل چشم نمی‌گشود اگر عشق نبود» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۵)

دل عاشق، جهان کوچکی از هستی عظیم و بی‌انتهاست. در آن زیبایی و زشتی در بود و نبود خورشید روشنی‌بخش حق است. بی‌او همه چیز سایه‌وار، وهم‌آلود و وحشت‌افزاست و با او همه چیز رنگین و دلرباست. با وجود این انسان کامل اشعار امین‌پور، باید سال‌ها بر این جدایی و فراق، نی‌وار، ناله سر دهد تا از خون دلش، گل وصل آبیاری شود و معشوق زیبا، رخ بنماید. انسان کامل از نظر او انسانی است که آسایش را در تحمل سختی به‌دست می‌آورد و هیچ‌گاه ناامید نمی‌شود:

«کی می‌شود روشن به رویت چشم من، کی؟  
وقت گل نی بود هنگام رسیدن؟  
دل در خیال رفتن و من فکر مانـسـدن  
او پخته راه است و من خام رسیدن» (همان: ۷۳)

### ۳) انسان شناسی

انسان‌شناسی در اشعار امین‌پور، پررنگ‌تر از سایر ابعاد معرفت‌شناختی اوست. بنابر روایت معروف «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» شناخت واقعی انسان از وجود و ماهیت انسان و چیستی ابعاد وجودی او و چرایی آفرینش، پاسخ تمام سؤالات بشر در مورد کل هستی و موجودات است. هویت انسانی، ابعاد مختلف وجودی او، ارتباط این ابعاد با یکدیگر، جبر و اختیار در زندگی بشری و اعتقاد به درد و رنج‌های بشری و چگونگی مقابله با آنها - در صورت لزوم- مطالب این بخش از جهان‌نگری شاعر است.

### ۱-۳. هویت انسانی

انسان معتقد امین‌پور، از هر موجودی والاتر است. او جانشین و آینه عینی خداست و فطرتی خداگونه و خدا طلب دارد:

«در آغاز آیینه بودیم و باز

بیابیم پایانی از آینه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۰)

انسان در اشعار امین‌پور، تا جایی پیش می‌رود که تمام تلاش و هم و غمش دست یافتن به آن خدای به ودیعه نهاده شده در وجودش است. خدای او آنقدر بزرگ است که همه نیکی‌ها و صفات پاکش در یک انسان جمع نمی‌شود تا او را به فرعون تبدیل کند. او به سیمرغی اعتقاد دارد که سی مرغ بتوانند با هم جمع شده و او را بسازند. خدا را باید در اجتماع جست، نه در خلوت و آن هم، اجتماعی از «عاشقان» در سرزمین «عشق». شاعر، در سراسر کتاب‌های اشعارش از «درکوجه آفتاب» تا «دستور زبان عشق»، در

جامعه و برای دیگران زندگی می‌کند و کسانی را می‌ستاید که خود را وقف دیگران کرده‌اند:

«... روزی که دست خواهش، کوتاه/ روزی که التماس گناه است/ و فطرت خدا/ در زیر پای رهگذران پیاده‌رو/ بر روی روزنامه نخواهد/ و خواب نان تازه نبیند.» (همان: ۱۱)

### ۲-۳. ابعاد وجودی انسان

امین‌پور در اشعارش، هنگامی که کلمات «من»، «تو»، «خود» و «او» را همراه و یا در تقابل هم به کار می‌برد، منظورش از انسان مادی «من»: انسان تلاش‌گر «خود» و انسان معنوی و خدایی «تو» است و «او» آن خدای مطلق است که باید به دنبال شناخت صفات والای او برای تطبیق «من» با «او» و دست‌یابی به همان «تو» گم شده، تلاش کرد:

«دلم را ورق می‌زنم/ به‌دنبال نامی که گم شد/ در اوراق زرد و پراکنده این کتاب قدیمی/ به‌دنبال نامی که من .../ من شعرهایم که من هست و من نیست/ به‌دنبال نامی که تو .../ توی آشنای ناشناس تمام غزل‌ها/ به‌دنبال نامی که او .../ به دنبال نامی که کو؟» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۲۰)

امین‌پور، این «خود» را مرز مشترک میان «من» و «تو» می‌داند که چون آینه‌ای در برابر او ایستاده و کمکش می‌کند تا آن دیگری را در وجودش بیابد:

«این منم در آینه، یا تویی برابرم؟  
ای ضمیمه مشترک، ای خود فراتر  
در من این غریبه کیست؟  
خوب می‌شناسمت، در خودم که بنگرم  
این تویی، خود تویی، در پس نقاب من  
ای مسیوح مهربان، زیر نام قیصرم!  
ای فزونتر از زمان دور پادشاهی‌ام!

ای فراتر از زمین، مرزهای کشورم!» (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۸)

### ۳-۳. ارتباط ابعاد وجودی انسان

امین پور، بر این است تا ثابت کند؛ آن چیزی که ما را در تمام طول زندگی بر آن می‌دارد تا به جلو نگاه کنیم و تلاش کنیم و به زندگی مطلوب خود برسیم، همین تضاد بین «من» وجودیمان و «تو» ودیعه نهاده در وجودمان است.

### ۱-۳-۳. نحوه مقابله ابعاد مختلف وجودی

شاعر، ادعا می‌کند که این «تو» محبوس در «من» چون عقابی در قفس است و راهی برای حرکت و تکامل ندارد. هرچند در این زمانه «خود انسانی» با «خود الهی» فاصله گرفته، او تنها کسی است که باید برخلاف جریان این رود انسان‌های مادی و پست دنیایی شنا کند؛ اما شاعر از بُعد برتر و خداجویش می‌خواهد که از تلاش و تکامل روی نگرداند تا آینه وار «خود خدایی» را در «خود انسانی» تجلی گر شود. در این شعر ضمیر «ش» در همه ابیات به انسان بر می‌گردد و در بیت آخر، منظور خداست:

«تو ای من ای عقاب بسته بالم

اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست

تو لااقل کمی شبیه خود باش

در این جهان که هیچکس خودش نیست

تمام درد ما همین خود ماست

تمام شد، همین و بس: خودش نیست. (امین پور، ۱۳۸۶: ۷۶)

### ۲-۳-۳. مراحل تکامل وجود برتر و موانع تکامل

انسان همیشه به‌طور غریزی بر آن است تا به همان بعد خدایی و برتر درون خود دست یابد و لذات و مشکلات انسان عارف و عاشق را همین تلاش‌ها، رسیدن‌ها یا دور ماندن‌ها، تعیین می‌کند. امین پور در شعر «خواب کودکی»، زندگی را قطاری تصور کرده است که این زندگی در تصورات کودکان هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و تا بی‌نهایت ادامه دارد. هر پنجره این قطار قسمتی از آینده مبهم انسانی است که اگر به موقع آن را در نیابد، با شتاب می‌گریزد و آن «تویی» که در

هر پنجره دست تکان می‌دهد، همان وجود خدا طلب و روبه کمال ماست که ما را به سوی خود فرا می‌خواند. در انتهای این خواب و خیال کودکانه دست‌یابی به همه «تو»های به ودیعه نهاده شده در وجودمان، یکباره می‌بیند که این «تو»ها در راهی مبهم و سوخته و بی‌برگشت به دست خودش به باد نیستی و فراموشی سپرده شده است:

«در خواب‌های کودکی‌ام / هر شب طنین سوت قطاری / از ایستگاه می‌گذرد / دنباله قطار / انگار هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد  
انگار / بیش از هزار پنجره دارد / و در تمام پنجره‌هایش / تنها تویی که دست تکان می‌دهی / آنگاه / در چارچوب پنجره‌ها  
شب شعله می‌کشد / با دود گیسوان تو در باد / در امتداد راه  
مه‌آلود / در دود / دود / دود ...» (امین پور، ۱۳۸۵: ۳۳)

شاعر در شعر «سفر ایستگاه»، به این رفتن و دیگر باز نگشتن‌ها ایمانی مضاعف دارد و آن زمانی است که این قطار را دیگر بی‌انتهای دور و دراز نمی‌داند. قطار زندگی او، نه تنها به پایان رسیده است، که تمام ایستگاه‌هایی که او را سوار این قطار می‌کنند (دوران کودکی، نوجوانی، جوانی و میان‌سالی) هم رفته‌اند؛ همراه با تمام آن «تو»ها که عمری برای رسیدن به آن کوشیده است. او اکنون به سادگی خود اعتراف می‌کند که هنوز در لحظات پایانی زندگی هم - با وجود ایمان به این بازنگشتن - باز هم در تلاش است که به قسمت خدایی پنهانش و هستی واقعی خود دست یابد:

«قطار می‌رود / تو می‌روی / تمام ایستگاه می‌رود / و من چقدر ساده‌ام / که سال‌های سال / در انتظار تو / کنار این قطار رفته ایستاده‌ام / و همچنان / به نرده‌های ایستگاه رفته / تکیه داده‌ام!» (امین پور، ۱۳۸۶: ۹)

### ۴-۳. جبر و اختیار

جبر و اختیار مقوله دیگری از انسان‌شناسی است که در اشعار او به صورت پراکنده به آن اشاره شده است. در واقع، او در عین قبول جبر حاکم بر قوانین مطلق الهی و طبیعی، در انتخاب راه خوب و بد زندگی از اختیاری پاک و لطیف و خواستنی! نام می‌برد:

«مرا / به جشن تولد / فرا خوانده بودند / چرا / سر از مجلس ختم / در آورده‌ام؟» (امین پور، ۸۶: ۲۲)

منظور شاعر نه تنها جبری بودن زندگی و مرگ، بلکه اختیار انسان در انتخاب زندگی جاودانه است. او که آمده است با پاک نگه‌داشتن روح خود، جاودانه باشد، چرا با دوری از فطرت و ذات خدا گونه‌اش، از خود موجودی سوختنی و خاکستر شدنی ساخته است. یا چرا او که می‌تواند از تمام لحظات زندگی‌اش لذت ببرد، این‌گونه سر

تعارض تصورات برساخته انسان با جهان خارج می‌داند. (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۴۹) همچنین با توجه به عنصر زمان مهم ترین عامل درد را بیشتر با نگاه انسان امروزی تفسیر و تبیین می‌کند و از میان موارد حاضر نیز، دو عامل نابسامانی روانی و اینجایی و اکنونی نزیستن را به عنوان مهمترین علل درد و رنج بر می‌شمارد. او به عنوان یک شاعر متفکر ضمن توجه به اصل مسأله درد و رنج و خاستگاه‌های آن و بیان حقایق کلی نظام عالم (تقریر حقیقت)، به راه‌های رهایی از آن (تقلیل مرارت انسان‌ها به کمک گزاره‌های هنری) نیز توجه لازم دارد. در یک نگاه فراگیر به معرفت‌شناسی درد و رنج در اشعار شاعران معاصر، چنین برمی‌آید که شاعران صاحب اندیشه معاصر با توجه به تیپولوژی و ساحت فکری و نوع نگاه به سه حوزه خود، خدا و جهان، توصیف و تصویرهای متفاوتی عرضه کرده‌اند. یکی از این رویکردها، رویکرد عاشقانه (عموماً از سر تسلیم) و خردورزانه (عموماً از سر تردید و شک) به صورت توأمانست که در مجموعه آثار قیصر با توجه به شرایط و اقتضائات روحی به هر دو یا یکی از دو سو، متمایل است. به عنوان نمونه در قطعه شعر «شعری برای جنگ» از مجموعه تنفس صبح (امین‌پور، ۱۳۷۹: ۲۱) و «دردواره‌ها»ی ۳ و ۲ از مجموعه آینه‌های ناگهان، در مواجهه با درد و رنج، بیشتر رویکرد خردورزانه دارد (امین‌پور، ۱۳۸۱: ۱۶)؛ در حالی که در «طرحی برای صلح» ۳ و ۱ از مجموعه دستور زبان عشق (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۱۷) بیشتر رویکرد عاشقانه دارد. البته نوع دیگر از رویکرد خردورزانه امین‌پور به عنصر درد و رنج، در مجموعه اشعاری است که اگر چه ادعا می‌کند شاد است و عنصر شادی هم برجسته به نظر می‌رسد، باز هم در پس‌زمینه و ژرفای این نوع نگاه، درد و اضطرابی دیده می‌شود که مبین درد و اندوه شاعر است. نمونه این نوع، شعر «تلقین» است که با کمترین واژگان (۵ واژه) از حقیقتی سخن رانده است که در خدمت تفهیم عنوان شعر نیز هست و آن اینکه تمام رفتار و گفتار انسان در طول حیات از روی عادت صورت می‌گیرد. همان حقیقت دردناکی که شاعر این‌گونه از آن داد سخن می‌دهد. (همان: ۲۵) و یا شعر «آخرین برگ» که عنصر شادی، تنها در رساخت سخن شاعر دیده می‌شود. درد و رنج حاکم بر زندگی انسان، انواع و اقسام گوناگونی دارد. درد و رنج‌هایی که انسان‌های معمولی برای خود ایجاد می‌کنند و دردهای اختیاری که موجودات برتر خلقت، دانسته و شناخته انتخاب می‌کنند؛ دردی که از درد دیگران بر دلشان سنگینی می‌کند؛ حتی «درد بی‌دردی» دیگران که در این مجال سعی می‌شود دیدگاه امین‌پور در این زمینه نشان داده شود.



غم به زانو گرفته، زندگی شاد گونه‌اش را تباه کرده است. «این روزها که می‌گذرد/ شادم/ این روزها که می‌گذرد/ شادم/ که می‌گذرد/ این روزها/ شادم/ که می‌گذرد...» (همان: ۲۵) در این شعر اگر چه شاعر شادی خود را لحظه به لحظه برای خود مرور و تلقین می‌کند، ولی خود نمی‌داند که از این روزهایی که می‌گذراند، شاد است و یا از اینکه این روزها می‌گذرند، شاد است. این شعر نمونه‌ای از سردرگمی بشر در انتخاب نحوه زندگی و رضایت از زندگی است که چیزی میان جبر و اختیار بشری است.

### ۵-۳. درد و رنج بشری

یکی از واژگان شریف و مقدس و در عین حال چالش‌برانگیز در قاموس فلاسفه و علمای ادیان، واژه درد و رنج است که خود حاصل تعارض باورها و تصورات انسان با واقعیت‌های موجود بوده و صد البته درباره تعریف و حدود آن؛ در حوزه‌های زیستی، روانشناختی، فلسفی و ... دیدگاه‌های متفاوتی عرضه شده است. درباره خاستگاه و منشأ درد و رنج با توجه به زاویه دید، باورهای مختلفی وجود دارد. در یک نگاه کلی به مجموعه اشعار امین‌پور و اینکه یکی از واژگان پربسامد در مجموعه آثار او درد و رنج است، چنین مستفاد می‌شود که ایشان در تبیین این مسأله و خاستگاه آن با توجه به رویکرد پدیدار شناسانه به عوامل متعدد توجه داشته و ضمن یادکرد برخی از موارد آن، مهمترین علل درد و رنج را در

### ۱-۳-۵. رابطه انسان و درد (درد بی‌دردی یا درد بی‌دردان)

یکی از مقولات مورد بحث در مشکلات اجتماعی امروزی دردهایی است که عامل انسانی دارد و البته علت آن، زندگی‌های به بیراه کشیده شده بشر است. انسانی که تکامل خود را در ثروت و مقام و پرورش ابعاد حیوانی خود می‌داند، نه تنها مشکلی از مشکلات خود را با این تلاش‌های بیهوده، حل نمی‌کند که درد و رنجی مضاعف بر درد سردرگمی در چگونه زندگی کردن خود، ایجاد می‌کند. بیشتر رنج این شاعر، مشاهده انسان‌هایی است که دردشان، بی‌دردی است و درد واقعی جامعه خود را نشناخته، بر مشکلات آن هم می‌افزایند:

«خسته‌ام از دست دل‌هایی چنین

پیش پا افتاده‌تر از خار و خس

ارتفاع بال‌ها سطح هوا

فرصت پروازها: سقف قفس» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۲)

«دردهای من / گرچه درد مردم زمانه نیست / درد مردم زمانه است / مردمی که چین پوستینشان / مردمی که رنگ روی آستینشان / درد می‌کند ... دردهای پوستی کجا؟ / درد دوستی کجا؟» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۷-۱۶)

### ۲-۳-۵. وسعت و دامنه درد و خاستگاه آن

امین‌پور دردی را باور دارد که از ازل بوده و تا ابد خواهد ماند و با تدبیر و چاره‌گری‌های انسانی از بین نمی‌رود. دردی که لازمه بودن و رفتن است:

«هنوز / دامنه دارد / هنوز هم که هنوز است / درد / دامنه دارد / شروع شاخه ادراک / طنین نام نخستین / تکان شانه خاک / و طعم میوه ممنوع / که تا تنفس سنگ / ادامه خواهد داشت» (همان: ۶۶)

شاعر در این باور است که انسان متعالی و به کمال رسیده، از دردهای دنیوی و حتی از درد فاصله‌ها هم ناله نمی‌کند. وقتی درد احساس می‌شود که خود را احساس کنی و اگر خود را از میان برداری دیگر دردی هم نمی‌ماند تا به خاطرش بنالی:

«ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش

آیین آینه، خود را ندیدن است

گفتی مرا بخوان، خواندیم و خامشی

پاسخ همین تو را، تنها شنیدن است

بی‌درد و بی‌غم است، چیدن رسیده را

خامیم و درد ما، از کال چیدن است.» (همان: ۱۵۲)

دردهایی که شاعر می‌داند، می‌جوید و می‌یابد، بایسته‌های زندگی عارفی، عاشق مسلک است. مهمترین عوامل و دلایل درد و

رنج در مجموعه اشعار ایشان، به قرار ذیل است:

#### الف) دوری از معشوق ازلی

«سر به زیر و ساکت و بی‌دست و پا می‌رفت دل  
یک نظر روی تو را دید و حواسش پرت شد  
بر زمزمین افتاد چون اشکی ز چشم آسمان  
ناگهان این اتفاق افتاد: زوجی فرد شد

بعد هم تبعید و زندان ابد شد در کویر

عین مجنون از پی لیلی بیابان گرد شد.» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۰)

«من از عهد آدم تو را دوست دارم

از آغاز عالم تو را دوست دارم» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۷۹)

#### ب) دوری از عدل جهانی

«چشم‌ها پرسش بی‌پاسخ حیرانی‌ها

دست‌ها تشنه تقسیم فراوانی‌ها

با گل زخم سراسر راه تو آذین بستیم

داغ‌های دل ما، جای چراغانی‌ها

... وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی

ای سر انگشتت و آغاز گل افشانی‌ها

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید

فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها ...» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۵)

«پشت میله / بر کف زندان / کپه‌ای زنجیر!» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۴)

#### پ) کوتاهی عمر و از دست دادن فرصت‌ها

«چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت همه طول سفر

یک چمدان بستن بود.» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۳۷)

«حرف‌های ما هنوز ناتمام ... / تا نگاه می‌کنی: / وقت رفتن است /

باز هم همان حکایت همیشگی! / پیش از آنکه با خبر شوی لحظه

عزیمت تو ناگزیر می‌شد / آی ... / ای دریغ و حسرت همیشگی! /

ناگهان / چقدر زود / دیر می‌شود!» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۸)

#### ت) آخرت باوری و آینده نگری

«در واقعه‌ای چنان، کجا بگیریم

زان مأمن بی‌امان کجا بگیریم

چونان که پرنده در شب غرش ابر

در پهنه آسمان کجا بگیریم.» (امین‌پور، ۱۳۶۳: ۳۰)

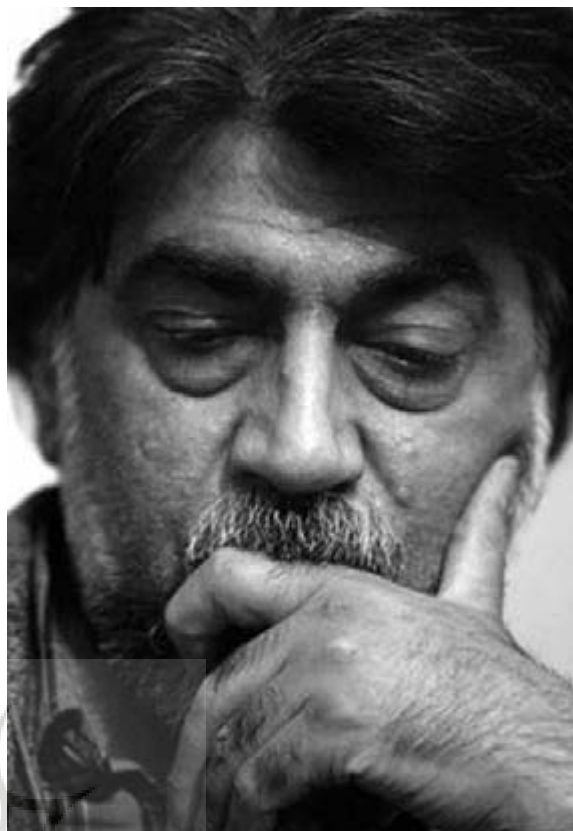
«فردایی اگر باشد باز از پی امروز

شرمنده چو حافظ ز پریشانی خویشم» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۶)

#### ث) سردرگمی‌های عارفانه

«در راه دل این پاره گل، باید داد





### ۱-۳-۶. درد های گریز ناپذیر

«... اولین قلم/ حرف حرف درد را/ در دلم نوشته است./ دست سرنوشت/ خون درد را/ باگلم سرشته است/ پس چگونه سرنوشت ناگزیر خویش را رها کنم؟...» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۷)

«درد تو به جان خریدم و دم نزدم  
درمان تو را ندیدم و دم نزدم  
از حرمت درد تو ننالیدم هیچ  
آهسته لبی گزیدم و دم نزدم» (امین پور، ۱۳۸۶: ۸۴)

### ۲-۳-۶. دردهای گریز پذیر

#### ۱-۲-۶-۳. مبارزه با مشکلات

یکی از راه های مبارزه با دردهای تحمیلی از سوی دیگران، با شجاعت به دل مشکلات زدن و توکل به نیروی ایمان و اعتقاد به پیروزی نهایی جبهه حق است. بزرگترین سلاح این راه، بی‌اعتنایی به بزرگی مشکلات است:

«سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم  
ولی دل به پاییز نسپردیم  
... اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم  
اگر خون دل بود، ما خورده‌ایم  
اگر دل دلیل است، آورده‌ایم  
اگر داغ شرط است؛ ما برده‌ایم» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۲)

«ما دل به دست هر چه که بادا سپرده‌ایم  
ما را به دست دل بسپارید و بگذرید  
با آبروی آب، چه باک از غبار باد!  
ناپاره‌ای مگر به کف آرید و بگذرید» (همان: ۱۰۵)

#### ۲-۲-۶-۳. در مان با عشق (بی‌خودی در این خودی)

امین پور، بی‌اعتنایی در برابر مشکلات مادی و جهانی را تنها در پناه بردن به عشق الهی می‌داند و این بی‌خودی او، نوعی «خود آگاهی» و «به خودآیی» را نشان می‌دهد که با پناه بردن به تنهایی و خلسه‌های افیونی دیگر تسلیم‌شدگان در برابر مشکلات زندگی و دردهای مادی، بسیار فاصله دارد:

«زندگی بی‌عشق، اگر باشد، همان جان‌کندن است  
دم به دم جان‌کندن ای دل کار دشواری است، نیست؟»  
(امین پور، ۱۳۸۶: ۵۵)

«تو به فکر منی همیشه و من  
تا به تو فکر می‌کنم، هستم  
دیگران گر ز بی‌خودی مستند

من از این خود، از این خودی مستم» (امین پور، ۱۳۶۵: ۱۳۱)

سر در ره عشق، مشتعل باید داد  
عشق است دلیل راه مردان خُط  
سر رشته کار دست دل باید داد.» (امین پور، ۱۳۶۳: ۵۰)

«انگار حجاب را تماشا کردیم—  
یا رقص سراب را تماشا کردیم  
در پرده نه طرحی و نه تصویری بود  
تنها خود قاب را تماشا کردیم.» (امین پور، ۱۳۸۶: ۸۵)

### ج) ناشناخته ماندن در جامعه

«با مردم شب دیده به دیدن نرسیدیم  
تا صبح، دمی هم به دمیدن نرسیدیم  
کالیم که سرسبز دل از شاخه بریدیم  
تا حادثه سرخ رسیدن نرسیدیم» (امین پور، ۱۳۸۵: ۱۲۷)

«با گریه‌های یکریز/ یکریز/ مثل ثانیه‌های گریز/ با روزهای ریخته/ در پای باد/ ... رفتیم و/ سوختیم و/ فرو ریختیم/ با اعتماد خاطره‌ای در یاد/ اما/ آن اتفاق ساده نیفتاد» (همان: ۴۴)

### ۳-۶. نحوه مواجهه با درد و رنج

انسان مومن، در مکتب و مرام عاشقان حقیقی در برابر دردها دو نوع موضع‌گیری دارد؛ یک راه تسلیم و راه دیگر، بی‌اعتنایی است. در برابر دردهای «گریزناپذیر»، شاعر توصیه به تسلیم محض و بی‌چون و چرا در برابر معشوق دارد تا به خواست معشوق خود به تکامل و پختگی برسد و مورد پسند یار حقیقی قرار گیرد. در برابر دردهای «گریزپذیر»، شاعر همراه با مبارزه، برای رسیدن به هدف، این دردها را سدی در راه خود نمی‌داند و با بی‌اعتنایی به قدرت و عظمتشان، پشت سر می‌نهد.

#### ۴-۱ ارزش‌شناسی (غایت‌شناسی)

آن چیزی که برای شاعر ارزش واقعی و ذاتی دارد، اموری است که او را در رسیدن به تکامل و دستیابی به صفات عالی انسانی یاری می‌کند و دیگر اهداف زندگی تحت‌تأثیر آن است. اهداف جزئی دیگر، در همین سمت و سو، تنظیم و به‌کار گرفته می‌شود.

#### ۴-۱ ارزش‌های فطری انسان

در زندگی بشری چیزهایی وجود دارد که ارزش محسوب می‌شود و احترام به آن جزئی از وظایف بشر است. این ارزش‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: ۱. ارزش‌های فطری ۲. ارزش‌های اجتماعی. ارزش‌های فطری، ارزش‌هایی است که در همه جوامع اعم از ابتدایی و پیشرفته، مورد طلب و احترام است. مانند صلح‌طلبی، احترام به حقوق دیگران، در سلامت و آسایش زیستن و... ارزش‌های اجتماعی، در هر جامعه‌ای، بنابر عقاید و نظریات هر گروه و دسته‌ای متفاوت است. در یک جامعه مذهبی، فرهنگی و علمی، چیزهایی مورد احترام و ارزش است که احتمال دارد در جوامع دیگر با مذهب، فرهنگ و سطح علمی متفاوت، مورد بغض و کینه باشد. آنچه که ما در اشعار امین‌پور به بررسی آن می‌پردازیم، ارزش‌های فطری انسانی است.

#### ۴-۱-۱ صلح‌طلبی

شاعر، صلح و دوستی را برترین ارزش انسانی می‌داند و برای اعتلای خصلت‌های انسانی، محیطی آرام و بدون تشنج برای همه می‌طلبد. نظریه این شاعر در مورد صلح و جنگ نشأت گرفته از اعتقادات مذهبی اوست. در عصر شعارزدگی، دفاع همان‌گونه لازم است که آرامش. او می‌خواهد نه گلی در باغچه لگد شود و نه پرندهای در قفس و انسانی در زندان نماند (آرمانی، ۱، ۲، ۳) او صلح را همراه با عزت و سربلندی می‌طلبد:

«وقتی که غنچه‌های شکوفا/ با خارهای سبز طبیعی/ در باغ ما عزیز نمانند/ گل‌های کاغذی/ با سیم خاردار/ در چشم ما عزیز نمی‌مانند.» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۶۵)

#### ۴-۱-۲ حفظ شرافت انسانی

برتری‌هایی که شاعر به آن اعتقاد دارد، علاوه بر صلح‌طلبی، آن است که انسان‌ها عقاید خود را حفظ کرده، شرافت آرمانی و الهی خود را از دست ندهند. امین‌پور از جمله شعرايي است که زیستن با عقاید و افکار خود را از هر نوع مقام و احترام دنیایی و آسایش موقت و زودگذر، برتر می‌داند. او به عقاید خود همان قدر پای‌بند است که به احترام گذاشتن به عقاید دیگران:

«تنها، به خدا، دل‌خوشی ما به دل ماست

صندوقچه راز خدا را نفروشید

سرمایه دل نیست به جز اشک و به جز آه

پس دست‌کم این آب و هوا را نفروشید

در دست خدا آینه‌ای جز دل ما نیست

آینه شما بید، شما را نفروشید» (همان: ۶۷)

#### ۴-۱-۳ ساختن دنیای آرمانی

او مقاومت در راه حفظ ارزش‌ها را برای ساختن جهانی نو و آرمانی می‌خواهد که با روزمرگی‌ها و انسان‌های بی‌هدف و باری به هر جهت، در تقابل است:

«... گفتیم: باید سوخت،/ اما نه با دنیا/ که دنیا را!! گفتیم: باید

ساخت،/ اما نه با دنیا/ که دنیا را!!» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۹)

#### ۴-۲ شناخت خوب و بد

خوب و بد مطلق در باورهای امین‌پور، به‌سادگی باورهای احساسی اوست. کسی که از خدا و خود دور است و «خود مادی» اش با «خود خدایی» در تضاد است، دیگر انسان نیست تا بتوان او را با دیگر انسان‌ها مقایسه کرد و از او انتظار عمل به وظیفه انسانی خود را داشت (عدم تطابق خود ما با خود او). خوب مطلق خداست و هر چیزی و هرکسی که او را می‌نمایاند:

«در این زمانه هیچ کس خودش نیست

کسی برای یک نفس خودش نیست

خدای ما اگر که در خود ماست

کسی که بی خداست، پس خودش نیست

...مگس، به هر کجا، به جز مگس نیست

ولی عقاب در قفس خودش نیست

تو ای من، ای عقاب بسته بال

اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست

تو دست کم کمی شبیه خود باش

در این جهان که هیچ کس خودش نیست

تمام درد ما، همین خود ماست

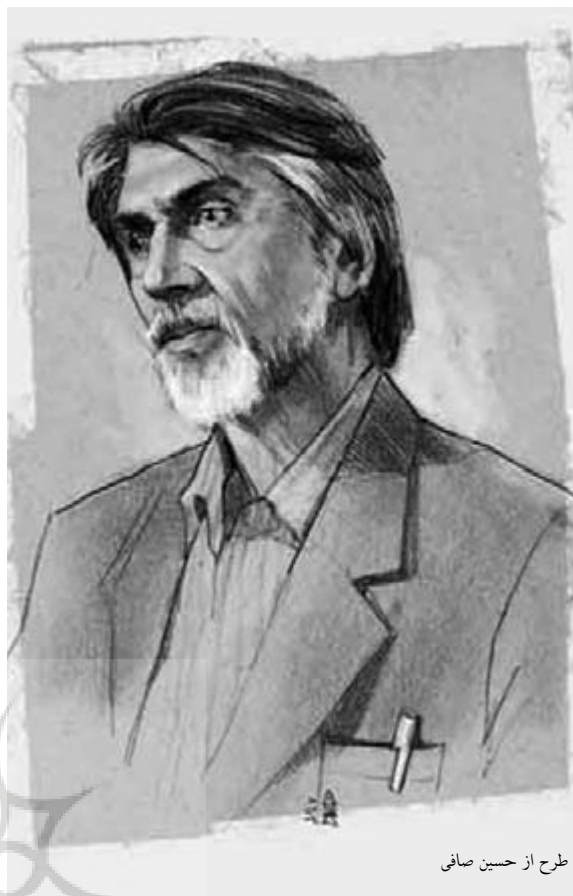
تمام شد، همین و بس: خودش نیست» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۷۵)

#### ۴-۲-۱ انتخاب خوب یا خوب تر

ساختن جهانی آرام زیباست؛ ولی زیباتر آن است که معنی واقعی صلح و دوستی را به نمایش بگذاریم. سکوت همیشه نشانه آرامش نیست. شهر مردگان، شهر مطلوب ما نیست. او حاضر است بمیرد تا مرگ آرمان‌هایش را ببیند. «آمدن» خوبی با «رفتن» هاست:

«این باد بی‌قراری/ وقتی که می‌وزد/ دل‌های سر نهاده‌ما/

بوی بهانه‌های قدیمی/ می‌گیرد/ و زخم‌های کهنه‌ما باز/ در انتظار



طرح از حسین صافی

راستای باور او به احترام به شرف و عزت انسانی دیگران و عزت نفس خود باشد.

### ۱-۵-۱. به کنایه و طنز سخن گفتن

در لافه سخن گفتن و یا به طنز موردی را گوشزد کردن، در راستای احترام به دیگران صورت می‌پذیرد. این بهترین راه بیداری شخص مخالف است که حس لجاجت و خودخواهی خاطی را بیدار نمی‌کند. برای همین هم او ضمیر «ما» را به کار می‌برد تا از این حساسیت بکاهد:

«باری من و تو بی‌گناهییم/ او نیز تقصیری ندارد/ پس بی‌گمان این کار/ کار چهارم شخص مجهول است.» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۶۳)

### ۱-۵-۲. الگو سازی با روایت جذاب

فداکاری و بازخورد آن، فرایندی است که از شعر «ماه‌گیر» بدون اشاره مستقیم و شعاری برمی‌آید. تقابل «مرد و مرگ» و کشاکش آنان در نجات زندگی طرف سوم (ماهی) که مرد با رها کردنش، دست مرگ را خالی گذاشته است. شادی ماهیگیر بازخورد فداکاری او در نجات دیگری است. هرچند به ظاهر دست خالی برمی‌گردد، غلبه بر مرگ، توشه این مبارزه و تلاش زندگی‌ساز او بوده است. مرد، ماهی و مرگ سه کلمه انتخابی، به‌طور حتم با منظور و گزینشی خاص کنار هم آمده‌اند. (جناس ناقص در حرف آخر در مرد و مرگ و همسانی حروف اول این سه شخصیت داستان):

«مرد ماهیگیر/ طعمه‌هایش را به دریا ریخت/ شادمان برگشت/ در میان تور خالی/ مرگ/ تنها/ دست و پا می‌زد.» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۱)

### ۱-۵-۳. پر رنگ کردن زیبایی‌ها

یکی دیگر از راه‌های درست مقابله با سیاه‌بینی‌های جمعی از مردم پریشان احوال، نمایاندن زیبایی‌ها و رضایت‌مندی‌هایی به سبک شاعرانه است تا ذره‌بینی باشد برای کم‌بینان و چراغی برای راه گم‌کردگان تا باران را سیل نبینند. غم‌های سنگین، پر سبکی است که او را به اوج می‌رساند:

«من می‌شنوم رنگ صدا را آبی

آهنگ تر ترانه‌ها را آبی

در موج بنفش عطر گل می‌بینم

موسیقی لبخند خدا را آبی» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۸۳)

### ۵-۲. داوری دیگران در مورد انسان

انسان برتر در جامعه بشری همیشه مورد حسادت و بدخواهی دیگران قرار گرفته است. هرچند این نفرت‌های کینه‌توزانه مانعی در پیشرفت و اعتلای روحی این فرد نبوده است، ولی مانعی

حادثه‌ای تازه/ خمیازه می‌کشند/ انگار/ بوی رفتن/ می‌آید.» (همان: ۱۳۰)

### ۴-۴. نمایش خوبی با ضد آن

زشتی و بدی را زمانی می‌توان دید و شناخت که معیاری برای سنجش آن داشته باشیم. دروغ، دورویی، گرفتن حق دیگری، خفه کردن صدای اعتراض و توهین به اعتقادات و آرمان‌های طبیعی و ذاتی بشری، همه زشتی‌هایی است که فقط در هنگام تجربه کردن راستی و درستی، آزادی و احترام ... می‌توان آن را دریافت:

«اگر نه رنگ/ اگر نه چشمواره‌های تنگ بود،/ کدام خاره سنگ بود/ که تاب آبیگینه دیدنش نبود؟» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۵۳)

### ۵. وظیفه شناسی (اخلاق)

آیا انسان در محدوده فکر و اعتقاد خود، می‌تواند خوبی‌ها و بدی‌ها را از هم تشخیص دهد و حق داوری در مورد خوبی‌ها و زشتی‌های دیده و شنیده در جامعه خود را دارد؟

### ۵-۱. داوری انسان در مورد دیگران (راه‌های هدایت

#### دیگران)

در حوزه و محدوده اعتقادات مذهبی شاعر، نه تنها به او اجازه ارزیابی و تغییر نظرات و اعتقادات دیگران داده شده، بلکه از او خواسته شده است عقایدش را نیز در صورت لزوم با باورها و اعتقادات دیگر افراد جامعه، همسو و همجهت کند؛ اما همه این اختیارات تا زمانی انجام‌پذیر است که با ارکان اصلی ارزش‌ها و باورهای مذهبی او ممانعتی ایجاد نکند. باور او در تغییر عقیده خود و دیگران، باید در

در برابر کوشش‌های او در اعتلای جامعه بشری و افراد آن جامعه بوده است.

### ۱-۵-۲. سکوت در برابر سخن مغرض

امین‌پور تنها راه‌هایی از انتقاد و خرده‌گیری‌های بی‌هدف و از روی بخل و حسد دیگران را فقط سکوت و تحمل می‌داند؛ چرا که این خصلت مردان کامل است. درسی که آن معشوق در پرده، به عاشقان خود می‌دهد، سکوت در برابر هر صدایی و این خود برترین صداست:

«گفتی مرا بخوان، خواندیم و خامشی

پاسخ همین تو را، تنها، شنیدن است

بی‌درد و بی‌غم است، چیدن رسیده را

خامیم و درد ما، از کال چیدن است» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۱)

### ۲-۵-۲. پنهان کردن برتری‌ها برای سالم ماندن از

#### گزند بدخواهان

شاعر خودش را شناخته و زیبایی‌های درونی خود را یافته، با هوش سرشار خود درک کرده است که اگر می‌خواهد از دستبرد بدخواهان دور بماند، چند صباحی باید گل وجودش را مخفی کند و خود را گیاه بام، بنمایاند.

«من/ سال‌های سال مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی/ یک ذره/ یک مثقال/ مثل من بمیری؟» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۰)

### ۳-۵. آنچه باید خواست

مهمترین چیزی که امین‌پور در زندگی خود طلب می‌کند، سعادت و نیک بختی نوع بشر است و تمام این داورها در برابر اعمال دیگران. احساس وظیفه‌ای است که او را وادار به اصلاح جهان می‌کند؛ مقاومت در برابر کینه توزی و بد داور دیگران، بر این باور استوار است که انسان باید خود را بسازد تا جامعه یک‌دست بسازد. ساختن جهان و انسان در کنار هم، زیباترین باور اعتقادی اوست:

«... گفتیم: باید سوخت،/ اما نه با دنیا/ که دنیا را!! گفتیم: باید

ساخت،/ اما نه با دنیا/ که دنیا را!!» (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۹)

«ای کال دور از دسترس، ای شعر تازه

می‌چینمت؛ اما به هنگام رسیدن.» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۷۴)

### نتیجه سخن

۱. بسیاری از شعرای فارسی زبان ما شعر را فقط برای به تعجب واداشتن خواننده با جولان‌های ادبی و هنر نمایی‌هایی در عرصه

کلمات و اشکال ظاهری و درونی شعر نمی‌خواستند؛ بلکه، احساس انتقال بسیاری از مضامین دینی، اجتماعی و فرهنگی بوده است که آنها را با لحن و شیوه‌ای جذاب به دیگران متذکر می‌شدند.

۲. تفاوت امین‌پور و دیگر شعرای هم‌طراز او در این بوده است که توانسته است به وسیله استفاده بجا و درست کلمات و چینش صحیح این کلمات در کنار هم، به حسی کردن و زود باور کردن مضمون کلمات و تفهیم شاعرانه آن کمک کنند.

۳. در این فصل، جهان‌نگری امین‌پور در مجموعه اشعار او در پنج قسمت هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و غایت‌شناسی طبقه‌بندی شده است.

۴. در مرحله هستی‌شناسی، حقیقت هستی و رابطه آن با جهان مادی و روحانی بررسی می‌شود. رابطه دنیا و آخرت هم یکی از مراحل هستی‌شناسی است که در اشعار شعرای ایرانی به وفور دیده می‌شود و این شاعر هم بنابر جهان‌نگری خاص خود، این رابطه را در اکثر اشعارش به نمایش گذاشته است. سر منشأ هستی و هدف ایجاد آن، معشوق ازلی و عشق به اوست. شاعر انسان واقعی را انسانی می‌داند که رابطه اش را با خالق خود قطع نکند و با دیدی گسترده‌تر جهان را از بعد مادی‌اش خارج کرده، خود را در قالبی دیگر و در جهانی دیگر برای همیشه در کنار محبوب خود بداند.

۵. او در حوزه خداشناسی، خدایی را توصیف کرده که عاشقی آگاه به زیبایی‌های معشوق، وصف می‌کند. خدای او معشوقی است نزدیکتر از خودش به او. معشوقی که تحمل عشقش برای او خوشایند است. او با خدا به ظاهر گله‌مندانه سخن می‌گوید ولی او که بعد از کرشمه معشوق و کشش او، کوشش در جلب نظر معشوق را دارد، ناخود آگاه از زبان معشوق سخن می‌گوید و آینه‌وار سخنان او را تکرار می‌کند. شاعر از خدا گله می‌کند و به او می‌گوید از دست تو به که پناه بیاورم و «به که یارا» گفتن او همان جواب یارش است که تداعی‌کننده زمزمه «بک یارب» عارفانه و عاشقانه اوست.

۶. بنا بر روایت معروف «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» شناخت واقعی انسان از وجود و ماهیت انسان و چیستی ابعاد وجودی او و چرایی آفرینش او، پاسخ تمام سؤالات بشر در مورد کل هستی و موجودات هستی است. هویت انسانی، ابعاد مختلف وجودی او، ارتباط این ابعاد با هم، جبر و اختیار در زندگی بشری و اعتقاد به درد و رنج‌های بشری و چگونگی مقابله با آنها - در صورت لزوم - مباحثی است که در این قسمت از جهان‌نگری شاعر به آن پرداخته شده است.

۱۴. اگر داوری دیگران در مورد انسان مغرضانه باشد، تنها راه رهایی از آن به دو طریق است: سکوت در برابر سخن مغرض و پنهان کردن برتری‌ها برای سالم ماندن از گزند بدخواهان.

### پی‌نوشت:

\* استادیار دانشگاه پیام‌نور و عضو پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

۱. در این بخش، از مقاله «ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور» تألیف مصطفی گرچی استفاده شده است که در مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۰، ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است.

### منابع:

۱. احمدی، بابک؛ ۱۳۷۱، از نشانه‌های تصویری تا متن، تهران: نشر مرکز
۲. \_\_\_\_\_؛ ۱۳۷۰، ساختار و تأویل متن، ج ۱، تهران: نشر مرکز
۳. امین پور، قیصر؛ ۱۳۷۲، آینه‌های ناگهان، تهران: نشر افق.
۴. \_\_\_\_\_؛ ۱۳۶۴، تنفس صبح، تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۵. \_\_\_\_\_؛ ۱۳۸۶، دستور زبان عشق، تهران: انتشارات مروارید.
۶. \_\_\_\_\_؛ ۱۳۶۳، کوچه آفتاب (گزیده رباعی و دوبیتی‌های انقلاب)، تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی
۷. \_\_\_\_\_؛ ۱۳۸۵، گل‌ها همه آفتابگرداند، تهران: انتشارات مروارید.
۸. خطیب رهبر، خلیل؛ ۱۳۷۳، دیوان غزلیات شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، تهران: صفی‌علیشاه
۹. داد، سیمنا؛ ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: نشر مروارید.
۱۰. قمی، عباس؛ مفاتیح‌الجنان، قم: انتشارات شهاب
۱۱. کریمی، سودابه؛ ۱۳۸۴، بانگ آب، تهران: نشر شور
۱۲. گرچی، مصطفی؛ ۱۳۸۷، بررسی و تحلیل ماهیت درد و رنج در مجموعه اشعار قیصر امین‌پور: پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۰
۱۳. ملکیان، مصطفی؛ ۱۳۸۵، مهر ماندگار، نگاه معاصر، اول
۱۴. موسوی گرمارودی، علی؛ ۱۳۸۶، ایهام‌های ماهرانه، رسم شقایق، سوگ نامه قیصر امین پور، تهران: سروش
۱۵. مولوی بلخی، جلال‌الدین؛ ۱۳۷۹، مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، تهران: امیر کبیر
۱۶. نصرتی، یحیی؛ «مکتب رنج»، ۱۳۸۵، مجله نقد و نظر، ش ۴۳-۴۴، سال ۱۱، ۲۴۷-۲۷۸.

۷. امین‌پور در اشعارش، هنگامی که کلمات «من»، «تو»، «خود» و «او» را همراه و یا در تقابل هم به کار می‌برد، منظورش از انسان مادی «من»، انسان تلاشگر «خود» و انسان معنوی و خدایی «تو» است و «او» آن خدای مطلق است که باید به دنبال شناخت صفات والای او برای تطبیق «من» با «او» و دستیابی به همان «تو» گم‌شده، تلاش کرد.

۸. دردهای واقعی شاعر را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دوری از معشوق ازلی، دوری از عدل جهانی، کوتاهی عمر و از دست دادن فرصت‌ها، اعتقاد به جهان آخرت، ناشناخته ماندن از نظر جامعه و سردرگمی‌های عارفانه. انسان مؤمن، در مکتب و مرام عاشقان حقیقی در برابر دردها دو نوع موضع‌گیری دارد: تسلیم و بی‌اعتنایی. در برابر دردهای «گریزناپذیر» و در برابر دردهای «گریزپذیر» شاعر همراه با مبارزه، برای رسیدن به هدف، آنها را سدی در راه خود نمی‌داند و با بی‌اعتنایی به قدرت و عظمتشان، این دردها و مشکلات را پشت سر می‌نهد.

۹. چیزهایی وجود دارد که در زندگی بشری ارزش به حساب می‌آید و احترام به آن جزئی از وظایف بشر امروزی است: ۱. ارزش‌های فطری ۲. ارزش‌های اجتماعی. ارزش‌های فطری، ارزش‌هایی است که در همه جوامع اعم از ابتدایی و پیشرفته، مورد طلب و احترام است. مانند صلح طلبی، احترام به حقوق دیگران، در سلامت و آسایش زیستن و... ارزش‌های اجتماعی، در هر جامعه‌ای، بنا بر عقاید و نظریات هر گروه و دسته‌ای متفاوت است. در یک جامعه مذهبی، فرهنگی و علمی، چیزهایی مورد احترام و ارزش است که احتمال دارد در جوامع دیگر با مذهب، فرهنگ و سطح علمی متفاوت، مورد احترام و یا شاید مورد بغض و کینه باشد. آن چیزی که در اشعار قیصر امین‌پور بررسی می‌شود، همان ارزش‌های فطری انسانی است که مهمترین ارزش‌های فطری انسان، صلح‌طلبی، حفظ شرافت انسانی و ساختن دنیای آرمانی است.

۱۰. نحوه داوری‌های شاعر و شکل و قالب راهنمایی و هدایت دیگران در لفافه سخن گفتن و یا به طنز موردی را گوشزد کردن است که در راستای احترام به دیگران صورت می‌پذیرد. این بهترین راه بیداری شخص مخالف است که حس لجباجت و خودخواهی خاطی را بیدار نمی‌کند. برای همین هم او ضمیر «ما» را به کار می‌برد تا از این حساسیت بکاهد. «الگوسازی با روایت جذاب» و «پرتنگ کردن زیبایی‌ها» راه‌های دیگر راهنمایی زیرکانه شاعر است.